

برخورد آرا و اندیشه‌ها

۲۱ آذر روز آذربایجان

• سعید سید صدری - نشریه‌ی ارمغان آذربایجان

در شماره‌ی ۹ ماهنامه‌ی حافظ (آذرماه ۱۳۸۳)، سه مقاله، خاطره و گزارش از واقعه‌ی ۲۱ آذر به چاپ رسیده بود. اگرچه هر سه اثر دارای ارزش و قابل استناد برای جویندگان و محققان به لحاظ فکری نویسندگان این سه اثر می‌باشد، ولی در کل نمی‌توان ادعای آنان به خصوص رحیم زهتاب‌فرد را مورد تأیید قرار داد. با توجه به اشاره‌ی سردبیر در اول صفحه (البته مجال بحث و نقد و نظر باقی‌ست)، امید آن می‌رود که نقد ذیل در شماره‌ی آینده این نشریه که در تقابل اندیشه‌ی افراد فوق قرار گرفته به چاپ رسد.

منابع بسیاری از ۲۱ آذر در دسترس است، متأسفانه اکثر این منابع در رد حکومت یک‌ساله‌ی پیشه‌وری سخن می‌رانند و اکثریت پیشه‌وری و فرقه را دست‌نشانده‌ی شوروی و حامی افکار کمونیستی می‌دانند و آن منابع اندک دیگر، اگرچه پیشه‌وری را رد نمی‌نمایند، ولی آن را تأیید هم نمی‌کنند. حال مجال این صحبت است که دری دیگر از روز ۲۱ آذر بگشاییم و با چشمانی دیگر آن را ببینیم. به قول سهراب چشم‌ها را باید شست...

منتقدین حکومت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را به یک دسته بیش‌تر نمی‌توان تقسیم کرد و آن عبارت است از دسته یا گروهی که حکومت پیشه‌وری و تشکیل فرقه‌ی آذربایجان را تجزیه‌طلب، طرفدار شوروی و به‌دست استالین و باقراف می‌دانند. بنظر می‌رسد این دسته هیچ‌گاه به خود زحمت اندیشیدن و مطالعه کردن نداده‌اند و جرأت آن را نیافته‌اند که بر حقایق تاریخ اعتراف نمایند. البته قریب به اتفاق این منتقدین جزء سلطنت‌طلبانی هستند که منافع گروهی - شخصی خود را در خطر می‌دیدند و می‌بینند. اگرچه مجال پرداختن به مسایل حاشیه‌یی در این سطور وجود ندارد، ولی کافی‌ست در یک جمله‌ی کوتاه برای شناخت پیشه‌وری و فرقه بگوییم آنان که پیشه‌وری و فرقه‌ی آذربایجان را تجزیه‌طلب و کمونیست و طرفدار شوروی می‌پندارند، می‌توانند خاطرات سران حزب توده و نظرات آنان را نسبت به پیشه‌وری و فرقه مورد مطالعه قرار دهند، چرا که در افکار کمونیست حزب توده شکی نیست و از طرفی به بیانی‌ها و قراردادهای فرقه با حکومت مرکزی نیز نیم‌نگاهی داشته باشند و جمله‌ی معروف پیشه‌وری را در ذهن خود تداعی کنند که گفت: آذربایجان سر ایران است.

رحیم زهتاب‌فرد در خصوص روز ۲۱ آذر می‌کوشد که ختم غائله‌ی آذربایجان را به سیدضیاء و حزب اراده‌ی ملی - که ظاهر امر نشان می‌دهد وی طرفدار آنان بوده و هست - مرتبط سازد، باید با اطمینان کامل متذکر شد که در هیچ منابع، کتب و نشریات داخلی و

خارجی به چنین مسأله‌یی اشاره نگردیده. اگرچه سیدضیاء‌الدین شرارت‌های بسیاری در منطقه‌ی آذربایجان مخصوصاً در زنجان توسط ایادی ذوالفقاری‌ها انجام داد و زهتاب‌فرد نیز از آنان به‌وضوح با تعریف و تمجید یاد می‌کند، ولی هیچ‌گاه نتوانست در غائله‌ی آذربایجان نقشی ایفا نماید.

جعفر مهدی‌نیا در کتاب **زندگی سید ضیاء‌الدین طباطبایی** چنین می‌نویسد: سید ضیاء‌الدین پس از برکناری و خروج از ایران... سال ۱۳۲۲ پس از اشغال ایران به‌وسیله‌ی نیروهای بیگانه (انگلیس، شوروی و امریکا) به ایران بازگشت... و در امور دامپروری از قبیل نگاهداری اسب، گاو، خرگوش و اردک به فعالیت پرداخت و مزرعه‌ی وسیعی را در اطراف قزوین به یونجه‌کاری اختصاص داد.

سید ضیاء‌الدین روز پنج‌شنبه ششم شهریور ۱۳۴۸، در سن هشتاد و یک‌سالگی بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشت. بنابراین از نوشته‌ی فوق می‌توان دریافت که سید ضیاء در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ به امور دامپروری و مزرعه‌داری مشغول بوده، نه پیش‌رو ارتش شاهنشاهی.

مسأله‌یی را که زهتاب‌فرد ادعا می‌کند، حتا در کتاب **زندگی سیاسی سید ضیاء‌الدین طباطبایی** به آن اشاره نشده، این کتاب شرح حالی‌ست از تمامی تحولات به‌وجودآمده در طول دوران حیات سیدضیاء.

ستم تیمورتاشی بر استاد شهریار

• نیما بیهقی

در شماره‌ی اخیر **حافظ**، در خاطرات منوچهر ریاحی با عنوان «شاهزاده‌ی درویش»، اشاره شده بود که شاهپور علی‌رضا از اعمال جوانی‌اش در دوره‌ی پدرش توبه کرده و بعد از شهریور ۱۳۲۰ دنبال ناموس مردم نمی‌رفته. برای خوانندگان مجله جالب است که بدانند شخص رضاشاه پهلوی، نیز دنبال هرزگی و شهوت‌رانی نبود و خود را با همان قدرت‌مداری و زمین‌خواری ارضا می‌کرد، اما وزیر دربارش عبدالحسین تیمورتاش به هرزگی بسیار آلوده بود و زنان و دختران مردم را از راه به در می‌کرد که داستان آن در کتاب‌ها آمده است. بدترین واقعه، از راه به در کردن دختری به‌نام «ثریا» ست که معشوق و نامزد محمدحسین شهریار، شاعر بزرگ معاصر بوده و شاعر همه‌جا از او به «پری» یاد کرده است.

بنا به نوشته‌ی کتاب **زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار** (تدوین احمد کاویان‌پور، انتشارات اقبال، ۱۳۷۶)، پرویز سیاهپوش بلاواسطه از شهریار نقل کرده است که:

در ۱۳۰۸ که دانشجوی سال آخر «مدرسه‌ی عالی طب» تهران بوده است و داستان عشق او با نامزد زیبایش همه‌جا شهرت داشته، تیمورتاش با قدرت و ابهتی که داشته، آن دختر را به خود جلب کرده و شهریار را مستقیماً از محل کار خود در بیمارستان ارتش به زندان دژبان تهران فرستاده و زندانی کرده و دستور کشتن او را داده. اما به خواهش مادر آن دختر، از قتل او به شرط آن که تهران را ترک کند، صرف‌نظر کرده و این است که شهریار با آن که چند ماه بیش‌تر به پایان تحصیلاتش نمانده، به‌اجبار تهران را ترک می‌کند و از ناچاری کارمند اداری‌ی ثبت اسناد نیشابور می‌شود.»